

نام واژه‌های بیرم و بیرمی در آینه گذر زمان

فزونه دوانی

دکتری زبان و ادبیات فارسی f.davani@shu.iaun.ac.ir

چکیده:

وجه تسمیه نام بسیاری از مکان‌ها و عوارض طبیعی در حاله‌های از ابهام باقی‌مانده است؛ چراکه از دل فرهنگی کهن برآمده‌اند و با گذر زمان دچار تحول و دگرگونی گشته‌اند. بررسی بسیاری از این نام‌ها پیوند آن‌ها را با آیین، فرهنگ و باورهای یک جامعه نشان می‌دهد؛ در این میان نام واژه بیرم و بیرمی و مفاهیم مرتبط با آن جای بسی تأمل و تفکر دارد. ارباب لغت این دو واژه را به‌عنوان پارچه نازک نخی، پارچه ریسمانی شبیه به مثقال در نظر گرفته‌اند؛ اما شواهدی نیز بر هم‌ترازی این پارچه با دیبا و ابریشم وجود دارد و البته مشخص نیست که این نام برگرفته از یک مکان بوده یا منتسب به یک نوع بافت. این مقاله بر آن است که ضمن بیان دیدگاه‌های متفاوت به یک اجماع کلی برسد.

کلیدواژه: بیرم، بیرمی، پارچه، پازن

مقدمه

اسامی مکان‌ها و عوارض طبیعی بر پایه دلایلی محسوس و آشکار مرتبط با محیط و جغرافیای منطقه گزینش می‌شوند. عواملی چون رنگ، اعداد، جنس، گیاهان، جانوران، مکان‌های مقدس، شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی در نامگذاری این مکان‌ها تأثیر گذار بوده‌اند. برخی از نام‌های عوارضی چون کوه، قله، چشمه، دره و تنگه‌ها به ثبت سازمان نقشه‌برداری کشوری رسیده؛ اما برخی دیگر از این نام‌ها در حد یک نام محلی باقی‌مانده‌اند. به هر روی تمامی عوارض طبیعی که در مجاورت و مرتبط با زندگی انسان است، بدون نام و نشان نیستند. این نام‌ها که بی‌تردید برخاسته از فرهنگ‌های دیرین هستند؛ بیشتر یک اسم ذات هستند تا معنی. بر پایه این باور لزوم بررسی این نام‌ها امری مهم و ضروری است؛ چراکه در درون خود یک فرهنگ و پیشینه را به همراه دارند. نام‌های مرتبط با فرهنگ و زبان یک منطقه، ساختار هویتی یک جامعه را نشان می‌دهد. شناخت و پی‌گیری ریشه‌های این نام‌ها و دلایل نامگذاری آن‌ها غبار صفحات دیرین تاریخ را خواهد زدود و نگاه مردمان آن ناحیه را نسبت به گذشته دیرین و فرهنگ و زبانشان مسئولانه‌تر و ارزشمندتر می‌کند.

این نوشتار به بررسی معنای واژه بیرم و پیوند آن با نام واژه کوه بیرمی استان بوشهر می‌پردازد. کوه بیرمی متعلق به رشته‌کوه زاگرس ما بین شهرستان خورموج و خاییز قرار دارد. خط‌الرأس بیرمی با ارتفاعات مختلف ۱۵۰۰ تا ۱۹۷۰ در منتهی‌الیه جنوبی رشته‌کوه زاگرس چندین قله را در خود جای داده؛ قله پازنان این رشته‌کوه با ارتفاع ۱۹۷۰ عنوان بام استان بوشهر را به خود اختصاص داده است. در فارس نامه ناصری از کوه بیرمی چنین یاد شده: «(کوهی) میان خاییز دشتستان و خورموج دشتستان است» (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱۶۳۴).

۱. واژه بیرم در اشعار شاعران

واژه بیرم در اشعار بسیاری از شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان بکار رفته است و معانی مختلفی را در خود پنهان کرده است؛ در این میان می‌توان به شاعرانی چون اسدی توسی، اسعد گرگانی، فرخی سیستانی، فریدالدین عطار نیشابوری، مسعود سعد سلمان، منوچهری دامغانی و ناصر خسرو قبادیانی اشاره کرد. بیشترین کاربرد این واژه در دیوان شاعران قرن ۴ تا ۹ دیده می‌شود؛ بخصوص در دیوان البسه مولانا محمود بن امیر احمد ملقب به نظام قاری یزدی شاعر سده ۹ هجری قمری و بیشتر در معنی پارچه ابریشمی بکار رفته است.

۱-۱. کاربرد واژه بیرم در معنای پارچه

به استناد اشعار و متون به‌جامانده فرهنگ‌های مختلف واژه بیرم را بدین گونه معنا کرده‌اند. بیرم [ب / بَ رَ] نوعی از پارچه ریسمانی باشد شبیه به مثقالی عراق. لیکن از او باریک‌تر و نازک‌تر است. (برهان). نوعی از پارچه ریسمانی باشد که شبیه بود به مثقال [به مثقالی] و از او باریک‌تر و لطیف‌تر شود. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه بیرم) در شواهد ذیل ظاهراً به معنی پارچه، پارچه ابریشمی و دیباست:

در معنای پارچه:

چهل تا جامه و شوی و بی‌بیرم بسان رشسته درهم بسسته محکم
(اسعد گرگانی، ۱۳۴۹: ۲۶۶)

- سوسن سرین ز بیرم کحلی کند همی نسـرین دهـان ز در منضـد کند همی
(منوچهری؛ ۱۳۸۴: ۱۳۶)
- آسمان خیمه زد از بیرم و دیبای کبود میخ آن خیمه ستاک سمن و نسترن
(منوچهری؛ ۱۳۸۴: ۱)
- پیراهنکی بریـد و شـلوار از بیـرم سـرخ و از گل حمـری
(منوچهری؛ ۱۳۸۴: ۱۱۷)
- به تیر با سپر کرگ و مغفر پولاد همان کند که به سوزن کنند با بیرم
(فرخی سیستانی؛ ۱۳۱۱: ۲۳۳)
- گوی به مثل بیضه کافور ریاحی بر بیرم حمرا بپراکنده ست عطار
(منوچهری؛ ۱۳۸۴: ۴۳)
- یکی چون زمردین بیرم، دوم چون بسدین مجمر سیم چون مرمیرین افسر، چهارم عنبرین مدری
(منوچهری؛ ۱۳۸۴: ۱۲۳)
- چونانکه سرنیزه اش بیرون رود از سنگ بیرون نشود سوزن فولاد ز بیرم
(عنصری؛ ۱۳۶۳: ۱۹۵)
- ز باد و ابر نشیب و فراز ساده و کوه برنگ دیبه روم است و نقش بیرم چین
(مسعود سعد سلمان؛ ۱۳۶۲: ۴۳۳)

گهی لعل چون باده ارغوانی گهی زرد چون بیـرم زعفرانی
(فرخی سیستانی؛ ۱۳۱۱: ۳۶۵)

بیرمی، بیرمی: (صفت نسبی) که از ترکیب بیرم + ی تشکیل شده است؛ در دیوان البسه نظام قاری در معنای بیرمی چنین آمده:
بیرمی یا برمی که سلطانی نیز گویند؛ پارچه ابریشمی چون مثقالی است.

- قباب صوف با دستار بیرم همه کس دوست می دارند منهم
(نظام قاری؛ ۱۲۰۶: ۹۷)
- بجای شمسی و بیرم مرا رسد ریشه زهی زمانه بد مهر و دور ناهموار
(نظام قاری؛ ۱۲۰۶: ۸۰)
- ز یمن کلفتن و بیرم طلادوزی علم شدیم و سرآمد به شیوه اشعار
(نظام قاری؛ ۱۲۰۶: ۸۱)
- بدستار طلادوزی و بیرمهای سلطانی که ماه شمس ایقادی چو کتان می برد تا بم
(نظام قاری؛ ۱۲۰۶: ۹۸)
- چندی راه هندوستان پیموده مانند شمسی و سالوی ساغری و دو چنبری و بیرم سلطانی و دو تاره
کربر که ای. (نظام قاری؛ ۱۲۰۶: ۱۵۲)

اما در اشعار زیر واژه بیرم کنایه‌ای از آسمان است.

- چو خورشید در قارزد شعر زرد گهریفت شد بیرم لاجورد
(اسدی توسی؛ ۱۳۱۷: ۹۱)
- عروس خور ز زیر بیرم چین برآمد چون یکی طاووس زرین
(عطار نیشابوری؛ ۱۳۸۲: ۸۶)

در این ابیات بیرم سبز کنایه‌ای از درختان سبز است.

- خزان بد گه برگریزان رزان جهان سبز بیرم به زردی رزان
(اسدی توسی؛ ۱۳۱۷: ۳۸۶)
- بیرم سبز بر فکنده بلند شاخ او کرده بسدین مشجب
(فرخی سیستانی؛ ۱۳۱۱: ۱۴)

۲-۱. پیشینه تجارت پارچه در ایران

پیشینه بافندگی در ایران به هزاره‌های پیش از میلاد (هزاره پنجم پ. م) می‌رسد. ایرانیان یکی از نخستین مللی بودند که به کار بافندگی پارچه پرداخته‌اند. به استناد تاریخ از زمان هرودت پارچه‌های ایران شهرت جهانی داشته و بعدها رومیان از منسوجات ایران تقلید کردند. این صنعت در دوره ساسانیان ترقی چشمگیری کرد به گونه‌ای که چینی‌ها از خریداران پارچه‌های ایرانی شدند. در دوره اسلامی نیز ایران یکی از مراکز مهم صنعت نساجی گشت و بازار تجارت آن در ایران رونق یافت. پارچه‌های ابریشمی ایران علاوه بر سرزمین‌های اسلامی به دیگر کشورها در شرق و غرب منتقل می‌شد (ثواقب؛ روشنی؛ ۱۳۹۵: ۵۸).

به استناد منابع تاریخی دوران ساسانی و صفوی دو دوران طلایی تجارت پارچه ایرانی است. در این دو دوره مردم به هنر توجه و علاقه زیادی نشان دادند و مفاهیم بنیادین و ریشه‌دار فرهنگ ایران سده‌ها، به حیات خود ادامه می‌دهد، بدون شک با توجه به پیشینه صنعت نساجی در ایران بسیاری از نقوش به کار رفته در منسوجات دوران اسلامی و صفوی ریشه در دوران ماقبل خود دارند که با توجه به تفاوت اصول زیبایی شناسی در زمان‌های مختلف و همچنین نوع مواد اولیه و تکنولوژی در دسترس، نمونه‌ها ظرافت و جزئیات گوناگونی پیدا کرده‌اند (نامجو؛ فروزانی؛ ۱۳۹۲: ۲۲). جنوب غرب ایران از جمله خوزستان، شوشتر، فارس، توج، سینیز، جنبه، سیراف، کازرون، فیروزآباد و بو شهر قرن‌ها جایگاه تولید انواع پارچه بوده است؛ به قول مقدسی پارچه‌های کازرون، توز و دریز به هشت اقلیم برده می‌شد. این حوقل ضمن بیان فهرستی از تولیدات بافندگی و طرازهای خاص سلطانی در شهرهای ایالت فارس به اعلایی و بی نظیری جامه‌های سینیزی، دستمال‌های جنبه و جامه‌های توجی اشاره دارد (ثواقب؛ روشنی؛ ۱۳۹۵: ۶۴-۶۵) و البته همه این موارد گویای رونق تجارت پارچه در ایالت فارس بوده و بهترین مسیر برای چنین تجارت جهانی بی‌تردید تا قرن چهارم هجری بندر سیراف بوده است؛ از جمله منسوجات معروف سیراف، فوطه، لنگ‌های کتانی، طراز، پارچه‌های ابریشمی و ماهوت‌های قرمز (نظامی، ۱۳۸۴: ۳۱۷-۳۱۸) بود؛ علاوه بر این پارچه گلدوزی شده شهر توج دشتستان نیز برای قرن‌ها زبازد عام و خاص بوده؛ به طوری که در شاهنامه فردوسی و کتب تاریخی نیز بدان اشاره شده است.

نامگذاری بسیاری از پارچه‌ها براساس انتساب مکانی یا نوع بافت است. پارچه توزی نیز یکی از این موارد هست؛ این نام به بافت، رنگ و جنس توجهی ندارد؛ هرچند بسیاری از لغت‌نامه‌ها به جنس کتانی این پارچه تابستانی اشاره دارند. مولف کتاب طبقات ناصری ضمن یاد کردن از جامه‌های نفیس شهر توز کتان و توزی را جدا آورده است: «بعد از فوت عضدالدوله هفت هزار دستارچه پادشاهانه یافتند همه دیبا و کتان و توزی ... چنانچه قیمت آن پنجاه هزار دینار سرخ برآمد» (منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۲۲۳) و این خود گویای انواع پارچه‌های توزی بوده است. استبرق نیز از جمله پارچه‌های نفیس و سلطانی است که به دیبای ستر یا دیبای استبرک معروف بوده است و در برخی از تعاریف به آن پارچه‌ای گویند که با زر و ابریشم (دهخدا؛ ذیل استبرق). بافته شود. گفته شده یکی از نمونه‌های اعلای پارچه استبرق دیبای شوشتری بوده که زمانی معروفیت جهانی داشت. این گیاه زمانی بطور گسترده در نواحی ماندستان، بوشهر، سیراف، خوزستان و شوشتر کشت می‌شد؛ البته علاوه بر تولید پارچه مصارف دارویی نیز مدنظر بود؛ آنچه مسلم است استان بوشهر نیز دیر زمانی به مانند شوشتر دیبای استبرق تولید می‌کرده است. الیاف این گیاه از ابریشم هم لطیف‌تر است. کارشناسان ایرانی برای تولید الیاف فتیله‌ای این گیاه پژوهش‌های گسترده‌ای انجام داده‌اند (<https://www.isna.ir/news/9>).

پارچه بیرم یا بیرمی از دیگر پارچه‌های مورد توجه و ارزشمند دوران گذشته بوده است که خاص سلاطین و با نام سلطانی شهره بود؛ بی شک پارچه خاص سلاطین پارچه‌ای ممتاز و نفیس بوده است و از آنجا که بیرم در قیاس با دیبا و ابریشم در نظر گرفته شده است؛ این احتمال وجود دارد که برابر و یا خود استبرق باشد. وجود استبرق در ناحیه ماندستان، خورموج، اهرم، خاییز و حتی در کوه بیرمی شاهدی بر این مدعا است. شاید نام مکان به پارچه نسبت داده شده است. درک این مسئله که نام واژه بیرم یا بیرمی در پیوند با مکان و یا بافت پارچه و یا تعریفی از نوع پارچه باشد؛ بسیار حائز اهمیت است؛ علاوه بر این در وجه تسمیه شهرستان دشتی (خورموج) اظهار نظرهای مختلفی وجود دارد؛ از جمله اشاره شده است که واژه دشتی در گویش قایینی به پارچه با دوام اطلاق گشته است (رستگار؛ ۱۳۹۲: ۲۵)؛ هرچند گویش قایینی در این مناطق وجود ندارد؛ اما در قیاس با واژه میرم قابل تامل است؛ چراکه نام واژه میرم در دیوان اشعار ناصر خسرو و مسعود سعد سلمان جایگزین با واژه بیرم شده است. آیا این نام واژه نیز در پیوند با بیرم و بیرمی است و یا سهوی صورت گرفته است.

۱-۲-۱. قیاس نام واژه بیرم و میرم

ذیل واژه میرم در لغت نامه دهخدا چنین آمده است: «میرم نوعی پارچه و جامه که بسیار سخت، محکم و استوار با دوتار بافته می‌شد؛ به رسن دوتا بافته شده؛ دوک که بر آن ریسمان تابند». ریشه این واژه برم به معنی ملالت و جمع آن مبارم است. این در حالی است که به استناد دیوان البسه نام دیگر پارچه بیرمی برمی است؛ در تعاریف دیگر از واژه بیرم نوعی ابزار مدنظر است و ارباب لغت چنین آورده‌اند: «برما و برمای درودگران یا سوراخ کن، نوعی اهرم یا کلنگ و بیل است»؛ وجود ابزاری چون برما یا سوراخ کن، اهرم بیل و کلنگ و حتی دوک گویای وجود نقاط مشترکی بین این دو واژه است. مسعود سعد واژه میرم را به صورت میرم بکار برده است و این جای بسی تامل است.

خیمه‌ها ساختیم زمیـرم چـین فـرش کـردم زدییـه شوشـتر
(سعد سلمان؛ ۱۳۰۹: ۱۹۱)

برکـه و دـشـت بازگـسـترند میـرم چـین زدییـه شوشـتر
(سعد سلمان؛ ۱۳۰۹: ۱۶۰)

بـاد بـنگـر کـه در نـوشـت از بـاغ میـرم چـین و دیـه شوشـتر
(سعد سلمان؛ ۱۳۰۹: ۱۵۲)

دیوان البسه نوعی کتابی تخصصی در زمینه پوشاک و پارچه که با زبان شعر، طنزگونه سروده شده و تا آن جا که توانسته از پوشاک و البسه قرن ۹ و پیشتر از آن سخن به میان آورده است. پارچه بیرمی از جمله پارچه‌هایی است که در این کتاب معرفی شده؛ اما از پارچه مبرم سخنی به میان نیاورده؛ است آن هم در عصر صفوی که تجارت پارچه در اوج بوده است. این در حالی است که نام واژه بیرم و مبرم در برخی از دیوان‌های اشعار در نسخه‌های متفاوت جایگزین هم شده‌اند و یا حتی هر دو واژه را باهم در بیت‌های مختلف بکار برده‌اند. آیا سهوی صورت گرفته است و یا اینکه مبرم تنها به نوع بافت اشاره دارد و نه به جنس پارچه؟

در قصیده ۱۰۳ و قصیده ۸۵ ناصر خسرو انسان را به شاخ و برگ درختی تشبیه کرده که هر دو صفت خوبی و بدی در وجودش نهفته است. او آدمی را سیاه و یا سفید کامل نمی‌داند؛ او وجود انسان را به گژدم و نشتر، بسد و مبرم تشبیه کرده است. واژه مبرم و بیرم در چاپ‌های ۸۴ و ۸۵ جایگزین هم شده‌اند و البته نکته مهم درک مفهوم و معنی بیرم و مبرم در این ابیات است که با تعاریف پذیرفته شده منطبق نیست. اگر به معنی پارچه و یا محکم و استوار بگیریم راه به خطا رفته‌ایم؛ اما در مفهوم کنایه‌ای زیبا و لطیف قابل پذیرش است.

یکی برگ او مبرم و شاخ بسد یکی برگ او گژدم و شاخ نشتر
(قبادیانی؛ ۱۳۸۴: ۲۷۷)

یکی برگ او بیرم و شاخ بسد یکی برگ او گژدم و شاخ نشتر
(قبادیانی؛ ۱۳۸۵: ۱۳۹)

به دنبال بیت‌های بالا بلافاصله اخلاق و منش آدمی در قیاس با این دو نام واژه قرار داده شده و استنباطی که از معنی این دو نام واژه می‌شود؛ تعالی و کمال است.

خوی نیک مبرم خوی بد گژدم بدی و بهی نیش و نوش است هم بر
(قبادیانی؛ ۱۳۸۴: ۲۲۷)

خوی نیک بیرم، خوی بد چو گژدم تو گژدم بینداز و بردار شکر
(قبادیانی؛ ۱۳۸۵: ۱۳۹)

در این قصیده ناصر خسرو آدمیان را براساس کردار و رفتار شان تقسیم‌بندی کرده و به بیان و توصیف آن‌ها پرداخته است. این دو نام واژه در معنای کنایه‌ای فریبنده و زیبا بکار رفته است.

یکی چون آب زیر گه، به قول خوش فریبنده چو شاخی بار آن نشتر، ولیکن برگ او بیرم
(قبادیانی؛ ۱۳۸۵: ۲۴۳)

یکی چون آب زیر گه، به قول خوش فریبنده چو شاخی بار آن نشتر، ولیکن برگ او مبرم
(قبادیانی؛ ۱۳۸۴: ۳۱۶)

در این بیت کرباس را در قیاس با بیرم و مبرم است. کرباس نوعی پارچه که از نخ پنبه بدست می‌آید. بیرم نیز نوعی پارچه نخی نازک و در برخی موارد نوعی پارچه ابریشمی و دیباست و اما مبرم در معانی محکم، رزین و رسن دوتاه برهم بافته است. به استناد این تعریف و مفهوم کلی این

بیت یک جنس بی ارزش به بهای یک کالای مرغوب و ارز شمند فروخته شده است؛ آنچه مسلم است پارچه بیرمی و مبرم از پارچه کرباس پنبه‌ای ممتازتر است.

بسیار بدین و بدان به حیلت کرباس بدادی به نرخ مبرم
(قبادیانی؛ ۱۳۸۴: ۳۲۶)

بسیار بدین و بدان، به حیلت کرباس بدادی به نرخ بیرم
(قبادیانی؛ ۱۳۸۵: ۲۴۱)

مفهوم کلی بیت به اشخاصی اشاره دارد که وعده‌های فریبنده و استوار می‌دهند اما رفتار و کردارشان چیزی دیگر است.
به زیر قول چون مبرم نگر فعل چو نشترشان به سان نامه‌های زشت زیر خوب عنوان‌ها
(قبادیانی؛ ۱۳۸۴: ۷۱)

بر این اقوال چون ببرم نگر و فعل چو سرشان به‌سان نامه‌های زشت زیر خوب عنوان‌ها
(قبادیانی؛ ۱۳۸۵: ۲۷)

در این بیت‌ها مبرم و ببرم در معنای آسمان بکار رفته‌اند.
بر مبرم کبود چنین هر شب چندین هزار چون شکفد عبهر
(قبادیانی؛ ۱۳۸۴: ۲۰۴)

بر ببرم کبود چنین هر شب چندین هزار چون شکفد عبهر؟
(قبادیانی؛ ۱۳۸۵: ۱۵۱)

مبرم و ببرم در این بیت‌ها در معنای کنایه‌ای چمن سبز بکار رفته است.
زیرا که درو خزان به زر آب بر دشت نیشست سبزم مبرم
(قبادیانی؛ ۱۳۸۴: ۳۲۲)

زیرا که در او خزان به زر آب بر دشت بشست سبزم ببرم
(قبادیانی؛ ۱۳۸۵: ۲۳۴)

این دو نام واژه در معنای جامه در ابیات زیر بکار رفته‌اند.
درختانست همی پوششند مبرم همی بندند دستار طبرخون؟
(قبادیانی؛ ۱۳۸۴: ۳۷۱)

درختانست همی پوششند ببرم؟ همی بنند دستار طبرخون؟
(قبادیانی؛ ۱۳۸۵: ۳۰۷)

واژه ببرم و مبرم در این بیت‌ها در مفهوم سطحی وسیع و گسترده بکار رفته است.
بنگر بدو اگر ت همی بایند بر مبرم کبود گلستانانی
(قبادیانی؛ ۱۳۸۴: ۵۱۵)

بنگر بدو اگر ت همی بایند بر ببرم کبود، گلستانانی
(قبادیانی؛ ۱۳۸۵: ۳۸۸)

این بیت در نسخه‌های متفاوت دیوان اشعار ناصر خسرو قبادیانی یکسان است و البته در معنای پارچه بکار نرفته و مد نظر شاعر نوعی مجازات بوده است. گناه فروختن کرباس به نرخ بیرم مجازاتی سهمگین و سخت با بیرم و یا دیلمی آهنین پیش روی فرد گناهکار وجود دارد.

زیمن سود نبینم تو را ولیکن ایمن نه‌ای ای خرز ز بیم بیرم
(قبادیانی؛ ۱۳۸۵: ۲۴۱)

کوه‌ها و ارتفاعات نسبت به دشت‌ها به‌طور عموم سخت و خشن هستند، در این میان صعود برخی از کوه‌ها دشوارتر از دیگر کوه‌هاست. کوه بیرمی استان بو شهر با وجود ارتفاع ۱۹۷۰ از جمله کوه‌های سخت با شیب‌های تند است و از نظر درجه سختی با دماوند هم تراز است. علاوه بر سختی راه شرایط آب و هوایی منطقه به‌جز دی و بهمن برای صعود ملالت‌آور و غیرقابل تحمل است؛ با این وجود کوه بیرمی در کنار آسمان و خورشید درخشانش منظره‌ای زیبا خلق کرده است. در وصف زیبایی کوه بیرمی ابیاتی چند از قصیده «برف بیرمی» از مجموعه اشعار چاپ نشده اسماعیل بهزادی شاعر خورموجی کفایت می‌کند.

و آن تپه‌های دلکش و خرم ردای او	بنگر شکوه بیرم و لطف صفای او
الحق که باشدش فتبارک سزای او	هرکس که بیندش فتبارک ادا کند
بوسد ز روی مهر دمام قفای او	سر بر فلک نهاده و خورشید هر طلوع
کاید به سوی بیرم و در التجای او	این گوی آتشین ز چه رو شرم می کند؟
دامان باز بیند و دامن طلای او	آهسته سر کشد ز پس قله‌ها به شوق
عرض سلام دارد و قصد جلای او	هر صبح یر عمارت شیرینه‌با ادب
آماده کرده مرکب زرین برای او	بیند صبا به منکب بهمن نهاده زین
تارکُ به ابر سوده و جا در فضای او	بادام بُن بینی و آن شاخه‌های بُن
در تنگه‌های خرم و هر جان فزای او	پیچد صفیر بال دل انگیز طیهوش
بنشسته آسمان به سر شاخ‌های او	بر قله پازنش به تبختر ستاده است
خودی سپید بر سرو باشد عطای او	امسال سال برف بنامید و بیرمی
بارید بر ستیغش و داده ضیای او	گویا که دَ لو پر شده از برف با شکوه
بارید روی بیرم و داده صفای او	سال هزار و سیصد و هشتاد و هفت برف
باریده روی بیرم و داده صفای او	در یاد کس نبود چنین برف بهمنی

۱. عمارت درفاصله پنج کیلومتری شرق شهر خورموج و در دامنه کوه بیرمی توسط محمدخان دشتی حاکم و شاعر و فاضل قرن نوزدهم و بیش از ۱۰۰ سال پیش بنا شده است.
۲. در بهار در دشت خورموج گیاهی می‌روید که مردم محل به آن بهمن می‌گویند. انعکاس نور خورشید بر روی این دشت پوشیده از بهمن منظره زیبایی همراه با موج سبزه به وجود می‌آورد (افشار

البته به استناد پایگاه ملی نام‌های جغرافیایی ایران مکان‌های دیگری نیز چون کوه، دره، شهر و دهستان با نام بیرم مشخص شده‌اند که در استان‌های خراسان، آذربایجان غربی، خوزستان، هرمزگان، سیستان بلوچستان، یزد و فارس قرار دارند (<http://gndb.ncc.org.ir>). به‌جز خراسان و آذربایجان سایر مناطق در جنوب ایران قرار دارد و البته به استناد به تاریخ نویسان و جغرافیا نویسان دنیای قدیم این مکان‌ها جایگاه‌های تولید پارچه برای قرن‌ها بوده‌اند.

۱-۳. کاربرد واژه بیرم با مفهوم مکانی

نام واژه بیرم از جمله نام‌های است که از گذشته‌ای دیرین به یادگار مانده‌اند. این واژه با پسوندهای مختلف نام چندین مکان و عارضه در اکثر نقاط ایران است، البته برخی تلفظ‌ها متفاوت است ولی دلیلی برای عدم هم‌سانی آنان نیست؛ از جمله نام چندین کوه که با این واژه درآمیخته‌اند؛ شامل: Beyrom در آذربایجان غربی شهرستان ارومیه، Birom در خوزستان شهرستان ایذه، BiromBoland شهرستان ایذه، Beyram'ali استان فارس شهرستان زرین‌دشت، Birome استان خراسان جنوبی شهرستان زیرکوه، Xuk-eBeyram استان خراسان رضوی شهرستان تربت‌حیدریه هست؛ البته این نام بر دره، رودخانه دهستان و بخش نیز گذارده شده است. برخی ریشه بیرم را ترکی می‌دانند در لغت‌نامه دهخدا ذیل واژه بیرمی چنین آمده است: «بیرم: (ترکی، ا) بیرام. بیرام. عید و جشن. نام دو عید از بزرگ‌ترین اعیاد مسلمانان، عید فطر و عید اضحی و اول را کوچک بیرامی (عید کوچک) یا شکر بیرامی (عید حلوا) و دوم را بیوک بیرام (عید بزرگ) یا بریان بیرامی می‌خوانند.» این احتمال که نام واژه بیرم آذربایجان ریشه ترکی داشته باشد؛ چیزی دور از ذهن نیست؛ اما در باب پیوند ریشه ترکی بیرم با دیگر مکان‌ها جای بسی تامل و تفکر دارد؛ بخصوص نام کوه Beyrami بوشهر و شهرستان Beyram استان فارس با توجه به بافت جمعیتی و قومیتی این مکان‌ها ریشه ترکی واژه بیرم مردود است. موقعیت جغرافیایی این دو مکان و نزدیکی مسیر نکته‌ای درخور توجه و تامل است؛ خنج به عنوان دروازه ورود به لار در فاصله ۱۸۹ کیلومتری شهرستان جم استان بوشهر قرار دارد. این مهم احتمالا می‌تواند با گذشته درخشان بندر سیراف در امر تجارت پارچه پیوندی داشته باشد.

۱-۳. اشتراکات قومیتی بین دو مکان بیرم و بیرمی

بر پایه استناداتی مردم بیرم لار گویی زمانی در خورموج دشتستان ساکن بوده‌اند و بعدها دست به مهاجرت زده‌اند. در تحقیقی که جناب آقای عبدالنبی سلامی پژوهشگر حوزه زبان‌های محلی فارس به عمل آورده در باب گویش بیرمی شهر بیرم منطقه لارستان چنین آورده‌اند: «ساکنان اولیه بیرم، همان اچمی زبان‌ها هستند، چون پیرمردها، با زبان اچمی به‌هم‌ریخته صحبت می‌کنند، ولی زبان امروز مردم بیرم، ساختاری فارسی - لری دارد و تحت تأثیر واژه‌های اچمی است. خود مردم منطقه بیخه احشام (بیرم) اظهار می‌دارند که حدود چهارصد سال پیش، از دشتستان بوشهر - به دنبال مرتع بهتر به بیرم آمده‌اند» (<http://gapolap.blogfa.com>) تحقیق میدانی عبدالنبی سلامی و اشاره به زبان اچمی و زادگاه اولیه آنان درخور دقت و تامل است

آخوند ملا محمدباقر، متخلص به «صحبت» شاعر لاری در فارس نامه ناصری چنین معرفی شده است: «اصل آن جناب از خیمه نشینان قریه «بیرم» لارستان است، قبیله او را «دشتی» گویند، بعضی در ده بیرم و بعضی در کوه و صحرای بیرم توقف دارند.» چنانکه ملا صحبت خود چنین گفته است:

خود از دشتیم اگر واثقی نه از ناس خندی نه از عاشقی

قبیله به «بیرم» گروه‌ها گروه وطن کرده در ویه و صحرا و کوه

به دشت و که آنان که جا ساخته همه خیمه در خیمه افراخته

به صحبت چو بسیار رغبت کنم تخلص هر آیینه «صحبت» کنم

(حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱۵۰۸).

این احتمال وجود دارد که بیرمی استان بوشهر و شهر بیرم لارستان گذشته‌ای در پیوند با یکدیگر داشته باشند؛ بخصوص که گویش اچمی یکی از گویش‌های به‌جامانده، از زبان فارسی پهلوی، مربوط به دوره ساسانیان و پیش از آن هست و یکی از هفت ریشه

اصلی زبان فارسی کنونی است. این گویش یکی از گویش‌های رایج در استان بوشهر نیز بوده است (<http://barname.ostb.ir>)؛ این در حالی است که نام چندین مکان در این مناطق نیز مشابه است. به‌عنوان نمونه نام‌های روستایی احشام قاید یا شیرینو هم در شهرستان دشتی و هم لار وجود دارد. هرچند نام روستاها و مکان‌های زیادی در ایران مشابه هستند؛ اما با توجه به استناداتی چون زبان و تاریخ شفاهی مهاجرت اقوام و یکسانی نام واژه‌های منطقه دشتی و لار جای بسی تامل دارد.

فارس نامه ناصری محدود بلوک گله‌دار را با ۴۳ آبادی مشخص کرده و حتی شهرستان جم در استان بوشهر را نیز شامل می‌شده است (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱۴۶۰). نزدیکی این مناطق و قرارگیری آن‌ها در برخی از زمان‌ها در یک گروه از تقسیمات کشوری گذشته مشترکی را برایشان رقم‌زده است. طبق دومین قانون تقسیمات کشوری مصوب ۱۹ دی‌ماه ۱۳۱۶ ایران به ده استان و ۴۹ شهرستان تقسیم گردید. استان هفتم بر طبق این مصوبه شامل شهرستان‌های: بهبهان، شیراز، بوشهر، فسا، آباده و لار بود (باقری؛ زمانی، ۱۳۹۵: ۹۹).

۲. بررسی معنای بیرم در پیوند با دام و چوپان

نام کهن بیرم لار کو (کبه) بوده است که در ناحیه بیخه احشام قرار دارد. در فارس نامه ناصری در این باب بیخه چنین آمده است: «بیخه صحرای درازی را گویند که در میانه دو کوه با شد این ناحیه در جانب مغربی شهر لار است، درازی آن از قریه بیرم تا ملاتی ۶ فرسخ پنهانی آن از فرسخ و نیم می‌گذرد (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱۵۱۷). با توجه به موقعیت مکانی بیخه جات این تعریف بجاست؛ بخصوص که بیخه در معنای اصل، ریشه و بن است. مکان‌هایی که در بن و انتها قرار گرفته‌اند. نام اسیر نیز این فرضیه را تایید می‌کند؛ اما جواد مفرد کهلان بیرم را ترکیب بی + رم به معنای جای بدون حشم (بی رمه) و بدون چهارپا دانسته است؛ در همین ارتباط دیدگاه دیگری از ضرغام دهقان وجود دارد که بیرم را یکی از اصطلاحات چوپانی در زبان لری دانسته و این واژه را از ترکیب بی + رم در نظر گرفته‌اند و کنایه از چوپان و کسی که گله را همراهی می‌کند است و گله‌دار به مرکزیت گله‌دار؛ اسیر به مرکزیت اسیر نیز در این مجموعه جای می‌گیرد. حال با توجه به موقعیت مکانی و تاریخی و قومیتی این مناطق درک معنای بیرم شاید ممکن گردد.

باوجود مکان‌هایی چون احشام قاید و گله‌دار دیدگاه جواد مفرد کهلان دور از ذهن است، اما نظریه ضرغام دهقان در باب نوعی اصطلاح چوپانی نیز درخور تامل است. هرچند با بررسی‌های به‌عمل‌آمده به استناداتی دیگر دست نیافتیم؛ اما وجه تسمیه گله‌دار نیز بی‌ارتباط با این دیدگاه نیست. در فارس نامه ناصری در این باب چنین آورده است: «در وجه آبادی این قصبه چنین مشهور است که در زمان دولت سلاطین صفویه ملا فریدون لر با هزار خانوار از ایلات کوه کهگیلویه در حدود سال ۱۰۷۰ هجری در نواحی فال آمده و مانند ایلات دیگر در صحرا و کوه نشیمن نمودند و به مناسبت گله و رمه و مواشی که از لوازم ایلات است. قبیله ملا فریدون را «گله‌دار» گفتند و بزرگان آن‌ها برای حفظ از باران زمستانه و گرمی تابستان هریک خانه‌ای از خشت و گل ساختند و به تدریج خانه‌ها زیاد گردید و بر شوکت گله‌دارها بیفزود و تمنای ریاست و حکومت نمودند و به‌زور نواحی فال را تصرف کرده، برای دفع دشمن و بروز شوکت خانه‌های عالی یا برج و بارور ساختند و سایر این طایفه هریک خانه‌ای بنا نهاد و از صحراگردی خانه‌نشین شدند و بنای کشت و زرع و تجارت نمودند و این خانه‌ها را «گله‌دار» گفتند (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱۴۵۸)؛ اینکه نام برخی از مکان‌ها و عوارض طبیعی تحت تاثیر فرهنگ اصطلاحات چوپانی قرار گرفته است؛ امری طبیعی است؛ در این میان نام واژه پازنان برای روستا، چشمه، قله، کوه و دره در استان‌های خوزستان، اصفهان، بوشهر، فارس، کهگیلویه و چهارمحال بختیاری بکار رفته است؛ همین تأثیرپذیری را می‌توان در نام کوه دارالمیزان بخش اسیر مشاهده کرد.

نام کوه پازنان دارالمیزان فارس بی‌تردید به دلیل وجود گله‌های کل و بز وحشی منطقه بوده است؛ بخصوص کوه‌ها که مسکن و مساوای این حیوان زیباست؛ این در حالی است که بلندترین قله کوه بیرمی استان بوشهر نیز از گذشته‌های دور با نام واژه پازنان درآمیخته است. تحقیقات میدانی که از کهن‌سالان و شکارچیان قدیمی به‌عمل‌آمده است؛ گویای وجود این نام در میان محلیان دو ناحیه خورموج و خاییز و بی‌تردید در پیوند با تقدس بزکوهی از دیرباز بوده است.

بزکوهی از دیرباز حیوان ملی ایران دانسته شده است. نقش آن از قدیمی‌ترین سفالینه‌های شوش و سیلک تا مفرغ‌های لرستان گویای این مهم است. بز کوهی با شاخ بزرگ‌تر از معمول درست شبیه هلال ماه بر سفالینه‌ها ترسیم‌شده است. در اکثر پدیده‌های هنری، آن‌ها در قالب بز کوهی مجسم شده است. بز نماد نیروی زندگی خالق نیرو و نگهبان درخت زندگی است؛ در هنر لرستان این حیوان نماد خورشید می‌دانستند و پس از فرمانروای خورشید بزکوهی حیوان خورشید نام گرفت (نامجو، فروزانی؛ ۱۳۹۲: ۳۷).

حال با در نظر گرفتن این موارد و وجه تسمیه نام‌های چون خورموج، اهرم، جم و وجود آثار و بقایای آتشکده‌ها در این منطقه این احتمال وجود دارد که پیشینه نام کوه بیرمی جدای از این موارد نیست.

عواملی چون نخلستان‌های بسیار در این مناطق که به‌عنوان درخت مقدس هنر هخامنشی و ساسانی (نامجو، فروزانی؛ ۱۳۹۲: ۲۹)، شناخته شده‌اند؛ وجود بز کوهی به‌عنوان حیوانی مقدس، نام واژه های اهرم به معنای باغ بهشت و خورموج به معنای تالو نور خورشید (افشار سیستانی؛ ۱۳۸۲: ۱۲۲؛ ۱۳۱۳)؛ بی‌شک ترکیب و طرحی خاص برای پارچه‌های تولیدی این مناطق بوده است؛ بخصوص پارچه‌هایی با طرح درخت زندگی و بزکوهی که از طرح‌های شناخته شده پارچه‌های ایرانی برای قرن‌ها بود. از سوی دیگر معانی کنایه‌ای بیرم در پیوند با آسمان، چمن و درخت شبکه‌ای از معانی مرتبط را تشکیل داده‌اند. کوه بیرمی دیواره‌های سخت و محکم درعین حال با طبیعتی زیبا و لطیف چون باغ ارم با چهارپای مقدس (بزکوهی) انگیزه لازم برای طرح پارچه‌های خاص این مناطق بوده است.

قله پازنان کوه بیرمی بوشهر هرچند در نقشه‌ها حضور ندارد؛ اما در اذهان و زبان مردم سالیان سال جاری بوده است؛ بر همین اساس فدراسیون کوهنوردی و صعودهای ورزشی جمهوری اسلامی در بخشنامه‌ای به شماره ۲۶۳/۴۲۹۴ در تاریخ ۹۵/۹/۱۵ در طرح ۳۱ قله که در قالب پروژه ملی کوهنوردی با عنوان «سیمرغ کوه های ایران» برگزار شد. نام بلندترین قله بیرمی را با عنوان پازنان به ثبت رسانده است. حال با قرار دادن این شواهد در کنار هم و حضور بافت جمعیتی با گویشوری لری نام واژه بیرم و بیرمی بی‌تردید برگرفته از زبان بومی منطقه بوده و ریشه در ترکی ندارد.

جمع‌بندی:

نام واژه بیرم یا بیرمی در ارتباط با پارچه و زیبایی، لطافت و نقش‌های بی‌نظیر آن است. با بررسی دو مکان بیرم لارستان و کوه بیرمی دشتی زیبایی و تنوع نقش چیزی دور از ذهن نیست. هرچند جنوب و جنوب غرب ایران تنوع پوششی شمال و دیگر مناطق سرسبز را ندارد؛ و فصل صعود به کوه بیرمی استان بوشهر تنها در دو ماه از سال یعنی دی و بهمن ممکن است؛ اما وجود نخلستان‌های سرسبز و انبوه خاییز و اهرم یا به قولی ارم پردیس مقدسی را در ذهن‌ها هنرمندان دیرین رقم زده است؛ پردیسی که شرایط زندگی بزکوهی را در این مناطق ممکن کرده است. این حیوان خورشیدی دامی مناسب برای این کوه سخت و صخره‌ای است. به‌بیان دیگر نام واژه بیرمی در مفهوم زیبا، لطیف و مقاوم و درعین حال جایگاهی مقدس برای پازنی است که بر صخره‌های بلند کوه انتظار طلوع خورشید را می‌کشیده است.

منابع

۱. اسدی توسی، علی بن احمد. (۱۳۱۷). گرشاسنامه، تهران: کتابخانه بروخیم.
۲. اشکبوس، عادل. (۱۳۹۰). «ریشه نام بیرم»، [قابل دسترس در سامانه] <http://adel-ashkboos.mihanblog.com>
۳. افشار سیستانی، ایرج. (۱۳۶۹). نگاهی به بوشهر، تهران: هما.
۴. ایسننا. (۱۳۹۶). «تولید نخ از الیاف استبرق»، خبرگزاری دانشجویان ایران، ایسننا، کد خبر: ۹۴۰۴۱۴۰۸۰۷۰ [قابل دسترس در سامانه] <https://www.isna.ir/news/9>
۵. باقری؛ معصومه، زمانی؛ محسن؛ زمانی، ابوالفضل. (۱۳۹۵). «بررسی ارزیابی سیر تحولات تقسیمات کشوری در ایران (با تأکید بر نقش تقسیمات کشوری در روند الگوی تغییرات شهری در ایران)» فصلنامه مطالعات علوم سیاسی، فقه و حقوق، شماره ۱/۲، ۸۹-۱۰۴.
۶. پایگاه ملی نام‌های جغرافیایی ایران، ذیل نام بیرم، [قابل دسترس در سامانه] <http://gndb.ncc.org.ir/Pages/Search.aspx>
۷. ثواقب؛ جهانبخش، روشنی؛ میترا. (۱۳۹۵). «بررسی صنعت نساجی ایران در سده‌های چهارم و پنجم»، پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، شماره ۲، ۵۷-۸۶.
۸. حسینی فسایی، حاج میرزا حسن. (۱۳۸۳). فارس نامه ناصری، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
۹. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و جعفری شهیدی از دوره جدید، تهران: موسسه لغت‌نامه دهخدا.
۱۰. رستگار، زکریا. (۱۳۹۲). دشتی (تاریخ، سرزمین، فرهنگ)، تهران: آبتین نگار.
۱۱. سلمان، مسعود سعد. (۱۳۶۲). دیوان اشعار، تهران: فراین.
۱۲. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۲). خسرو نامه، تهران: موسسه فرهنگی اندیشه درگستر.
۱۳. عنصری بلخی، ابوالقاسم. (۱۳۶۳). دیوان اشعار، تصحیح محمد دبیر سیاقی.
۱۴. فرخی سیستانی، علی بن جولوق. (۱۳۱۱). دیوان اشعار، تصحیح علی عبدالرسولی، تهران: مجلس.
۱۵. قبادیانی، ناصر خسرو. (۱۳۸۴). دیوان اشعار، تهران: علم.

۱۶. قبادیانی، ناصر خسرو. (۱۳۸۵). دیوان اشعار، تهران: علم.
۱۷. گرگانی، فخرالدین اسعد. (۱۳۴۹). ویس و رامین، تصحیح ماگالی تودوا_ الکساندر گوا خاریا، تهران: زر.
۱۸. منوچهری، احمد بن قوص. (۱۳۸۴). دیوان اشعار، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار.
۱۹. منهج سراج، عثمان بن محمد. (۱۳۶۳). طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب.
۲۰. نامجو، عباس، فروزانی؛ مهدی. (۱۳۹۲). «مطالعه نمادشناسانه و تطبیقی عناصر نقوش منسوجات ساسانی و صفوی»، فصلنامه علم و فرهنگ، شماره ۱، ۲۲-۴۲.
۲۱. نظام قاری، محمود بن امیر احمد. (۱۳۰۳). دیوان البسه، استانبول: ابوالفیا.
۲۲. نظامی، غلامحسین. (۱۳۸۴). تجارت دریایی بندر سیراف در قرن چهارم هجری، (مجموعه مقالات کنگره بین المللی سیراف)، بهبهانی، بوشهر، ۳۰۵-۳۲۵.

۲۳. <http://barname.ostb.ir/?part=menu&inc=menu&id=۱۱۸>

۲۴. <http://gapolap.blogfa.com>